

## پرتوی از توحید !

توحید به معنای وحدت و یک پارچگی همه هستی و همیشگی و خویشاوندی بین تمامی اجزای آن است که تحت سیطره آفریدگار یگانه - الله - قرار دارند. کل جهان هستی مجموعه یک پارچه ای است که از کوچک ترین ذرات ماده تا بزرگ ترین کرات و کهکشان ها را در بر می گیرد و هم چون تنی واحد رابطه ارگانیکی بین همه آن ها برقرار است. به تعبیر قرآن ، تمامی موجودات و پدیده ها از "نفس واحده" خلق شده اند. ("یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحده" - نساء - آیه یک )

( هیچ نوع خلاء ای در هستی وجود ندارد : "الله الصمد" ( امام هفتم : "الصمد الذی لا جوف له". صمد کسی است که تو خالی نیست - المسند الامام الکاظم - جلد دوم صفحه 47) و در انتهای زنجیره تکاملی آفرینش، انسان به عنوان زیباترین و برترین موجود "احسن الخالقین" قرار گرفته است. از زاویه دیگر، توحید، هدف روندهای موجود در جهان مادی است. روندها صفت های دینامیکی پدیده ها هستند. در نتیجه لازمه اش این است که پدیده ها حاوی جوهره "کمی" از وحدت باشند، تا بتوانند در پروسه تکاملی، آن را افزایش داده و به کیفیت های نوین دست یابند. "والذی قدر فهدی" (سوره اعلی- آیه 3) . یعنی در ذات هر پدیده در جهان ، "قدر" و مقداری از چیزی گذاشته شده که قابلیت و پتانسیل سمت گیری و هدایت دارد . در ادبیات اسلامی از این مقوله به عنوان "هدایت تکوینی" نام برده می شود؛ در برابر "هدایت تشریحی" که ویژه انسان است . "وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا" (سوره انبیا - آیه 73)

در میان فلسفه های بشری و نگرش ادیان توحیدی به معمای هستی و راز آفرینش، اسلام ( و به خصوص تشیع ) ژرف ترین نظریه ها را در باره کل هستی و آغاز و پایان روند های آفرینش داده اند که همواره قرابت و هم سوئی شگفت آوری با نظریه های علمی در باره پیدایش و سر انجام جهان مادی داشته است. باورهای دینی و توحیدی ما به تنوری هایی مثل انباشته بودن جهان از انرژی و از بین رفتن آن، نمودش در ظروف مختلف پدیده ها ، تغییر حالت ها و تبدیل انرژی ها به یک دیگر و نیز نقطه آغازین انفجار اولیه در هستی و فرارویدن همه موجودات طی میلیاردها سال از آن تخم اولیه آفرینش و انقباض و انبساط هستی و قوانین اصلی حاکم بر تکامل مادی هستی ، انسان و تاریخ خوشامد می گوید و بر آن ها راه می گشاید. آن قلمرو هستی که ما و کائنات نیز جزو آن هستیم، از یک نقطه شروع شده و طی میلیارد ها سال انبساط و تکامل یافته است. ( "ان السموات و الارض رتقا ففتقناهما" . آسمان ها و زمین ابتدا بسته بودند ، سپس بازشان کردیم - سوره انبیاء ) بنا بر پذیرفته ترین تعریف علمی : " تکامل ، یک تغییر مداوم و پیش رونده به وسیله نیروهای ذاتی درونی ، برحسب قوانین است" ( کتاب "فرهنگ فلسفه" ). آفرینش هر لحظه دست اندر کار زایش نوی است "کل یوم هو فی شان" ، و برای هر پدیده ای نیز سر رسید معینی "اجل مسمی" وجود دارد. بر مبنای حرکت درونی ذاتی و قوانین بیرونی موثر در آن، از دل هر پدیده زایل شده، پدیده تازه ای متولد می شود؛ تا خودش در سر رسید معین، مهد زایش های نوین باشد. ( یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی" . بیرون می آورد زنده را از درون مرده و مرده را از درون زنده - یونس - آیه 31 ) . پدیده ها به یک دیگر تبدیل می شوند ( "و اذا بدلنا آیه مکان آیه" . تبدیل می کنیم پدیده ای را به پدیده دیگر - نحل - آیه 101) ، زایل گشته، و در کالبد پدیده ای دیگر، به حیات خود ادامه می دهند؛ اما فراتر و محاط تر از همه این وجود و عدم های ظاهری، آن جوهره و خمیره هستی و خدای یگانه و "هو الله احد" همواره باقی و نامیرای جاویدان است. "لم یزل و لایزال" . آن که همیشه بوده و همیشه باشد ( حضرت علی (ع) - اصول کافی - 293))

امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی شگرف، این قانون مندی حاکم بر ذات هستی مادی و رابطه اش با ذات متعالی فراگیر پروردگار را چنین بازگو می نماید : "هر چیزی به جز پروردگار جهانیان نابود شود ؛ یا دگرگون گردد؛ یا نوعی تغییر و زوال بر او راه یابد؛ یا از رنگی به رنگی و از شکلی به شکلی و از صفتی به صفتی دیگر عوض شود؛ و از زیادی به کمی و از کمی به زیادی گراید، اما تنها اوست که همیشه در یک حالت بوده و خواهد بود؛ او اول و پیش از هر چیزی و آخر برای همیشه است" ( اصول کافی - 251)

او "مطلق" است و آفریده هایش "نسبی" ، و از این رو، قوانین شناخته شده در قلمرو جهان مادی در باره او صدق نمی کند و با ابزارهای زمینی قابل شناسایی و دسترسی نیست. با قوانین فیزیک و ریاضی حاکم بر "زمان" و "مکان" نمی توان او را توصیف کرد و باز شناخت . "او، سرآغاز هستی بدون چگونگی و انجام هستی بدون مکان است" ( امام محمد باقر (ع) : "کان اولاً بلا کیف و یكون آخراً بلا این" . - اصول کافی - 199) ؛ "مکان نتواند او را در برگیرد و زمان نتواند او را همراهی نماید... هستی او بر زمان پیشی گرفته و وجود او بر عدم سبقت داشته و ازلیت او جلوتر از آغاز عالم وجود بوده است" ( : حضرت علی (ع) : "لاتحویه الاماکن و لا تضمنه الاوقات... سبق الاوقات کونه و العدم وجوده و الابدان ازله" - اصول کافی -

299). كهولت و "آنتروپی" او را فرا نمی گیرد. (امام محمد باقر (ع) : "لا یهزم لطول البقا" . پیری به وجود او راه نیابد . - اصول کافی - 199) همواره "ثابت" و همیشه "موجود" است. (امام صادق (ع) : "هو الله الثابت و الموجود" . او خدای ثابت و موجود است. - اصول کافی - 221) این همه گوناگونی بی شمار مظاهر هستی به وحدت ریشه ها و مبادی ختم می شود؛ "همه پایان ها نزد او قطع می گردد و او نهایت و پایان هر چیزی است". (امام صادق (ع) : "انقطعت الغایات عنده فهو منتهی کل غایه" - اصول کافی - 201)) قوانین دیالک تیک و تضاد برای جهان نسبی هاست و بر وجود مطلق او قابل انطباق نیست. (حضرت علی (ع) : "و بمضادته بین الاشیاء و عرف ان لا ضد له" . بین اشیاء تضاد برقرار ساخت؛ و دانسته می شود که او را ضدی نباشد. - اصول کافی - 29914)

در گردونه پرشکوه هستی، تمامی پدیده ها بر اساس قوانین معین و مشخصی در حرکت بوده و تابع و تسلیم این قوانین هستند و کلیه پدیده ها و سیارات راهی جز حرکت در مدار تعیین شده ندارند. (امام صادق (ع) : "قد اضطررا لیس لهما مکان الا مکانهما" . سیارات اجبارا راهی جز پیمودن مدار تعیین شده ندارند. - اصول کافی - 167) به خاطر همین نظم حیرت انگیز است که کهکشان ها و ستارگان و خورشید های غول پیکر، یک دیگر را - و از جمله میلیارد ها سال است که زمین ما را - تهدید نمی کنند. (امام صادق (ع) : "لما السماء مرفوعه و الارض موضوعه لم لا یسقط السماء علی الارض" . چگونه است که آسمان افراشته شده و زمین نهاده شده و چرا آسمان بر زمین فرو نمی ریزد؟ - اصول کافی - 167) . حال آن که مطابق نظریه دانشمندان، به عنوان مثال، حتی اگر کم ترین تغییری در سرعت ثابت نور (که از پیدایش خلقت تا کنون سیصد هزار کیلومتر در ثانیه بوده است) ایجاد شود، کل هستی دگرگونه خواهد شد.

## "تقدیر" ( حرکت خطی! )

مطابق نظرگاه توحیدی، کلیه پدیده ها و موجودات هستی بر اساس قوانین ثابت و محکم به حرکت تکاملی خود ادامه می دهند. "آفرینش او قضایی استوار، دانشی محکم و فرمانی ثابت می باشد". ( )

(حضرت علی (ع) : قضا مبرم و علم محکم و امر متقن - اصول کافی - 291) معنای تقدیر "از نظر فلاسفه بمعنای مشخص و معین شدن حوادث وجودی و تعیین و اندازه آن در عالم قضاء الهی و تدوین در لوح محفوظ بوسیله قلم قدرت می باشد". (فرهنگ علوم عقلی - تالیف سجادی). این حرکت خطی و جبری در فرهنگ توحیدی تحت عنوان "اطاعت اجباری" کلیه پدیده ها از خالق یگانه هستی، نمایانده می شوند. "له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون" . هر آن چه در آسمان ها و زمین هست به جانب او سر سپرده و تسلیم شده اند و خواه ناخواه به جانب او باز می گردند. (آل عمران - 82) این قوانین، از بیرون و درون، پدیده ها را در بر گرفته اند و آن ها را در مداری معین به سرآمد خود هدایت می کنند. "الذی قدر فهدی" . (اعلی - آیه 3). یک معنای "صمد" در سوره توحید، پر و بی خلاء بودن ذات هستی تفسیر گردیده است. امام محمد باقر علیه السلام، به هنگام بحث در باره "توحید" تعبیر عمیق تر و بدیع تری از واژه "صمد" ارائه کرده و آن را پرشدن هر چیزی از توحید و هدایت یافتگی توصیف می نماید : "ثم اجراه علی خلقه" . سپس [توحید] را میان آفریدگانش جاری ساخت. مرحوم کلینی در کتاب معروف خود : "اصول کافی"، این تعبیر امام از توحید (به مثابه قوانین جاری در درون پدیده ها) را بهترین تفسیر برای واژه "صمد" معرفی می کند. در تعبیر امام هفتم از قوانین ثابت و لایتغیر در هستی، سرنوشته حرکت های خطی، به مثابه نامه ای امضا شده است که برای اجرا صادر شده و بازگشتی برای آن نخواهد بود. "اذا قضی امضاءه ، فذالک الذی لامرد له" . هرگاه خدا حکم دهد، امضا کند و آن برگشت ناپذیر است. (اصول کافی - 323))

قوانین پایه ای و ثابت هستی، در فرهنگ قرآنی با عنوان "تقدیر" و "قدر" گذاری معرفی می شوند. "قد جعل الله لكل شیء قدرا" . همانا خدا برای هر چیز اندازه ای قرار داده است. (طلاق - آیه 4)

علامه طباطبایی قدر را "هندسه و حد وجودی هر چیز" معنی کرده است. الهام بخش او، حدیثی از امام رضا علیه السلام است که فرموده است : " قدر به معنای هندسه هر چیز، یعنی طول و عرض و بقاء آن است" ( "المجالس" . صفحه 238) قدر به معنی اندازه دادن و مشخص کردن کار هر پدیده، روند و نتیجه و فرآیند آن و در یک کلام به معنی "قانونمند" نمودن هر پدیده است. این چنین است که مثلا از تخم هر گیاه، همان گیاه مشخص بیرون می آید. ما هرگز شاهد آن نخواهیم بود که از تخم گیلاس، یوزپلنگ پدید آید! بر اساس این قدر گذاری ها و قانون مند کردن های تغییر ناپذیر است که میلیارد ها سال است که هستی با ریتمی مشخص و بی تهدید، در حرکت و پیش و شناوری است و به تعبیر جالب امام صادق، آسمان و زمین به هم نمی ریزد. تمامی پدیده ها و رخ داد های درون هستی و اجزای آن، با ضد خود شناخته می شوند. وضعیت کنونی هر پدیده گزینشی بین، وضعیت کنونی و معکوس آن است. ما اگر الان زنده ایم، به خاطر این است که بین حالت زندگی و مرگ، برای ما زندگی مقدر شده است. در فرهنگ توحیدی، از این گزینش تحت عنوان "قضاء" نام برده می شود. قاضی هم از همین ریشه

است؛ چون که میان دو طرف دعوا حکم می‌کند و به کار آنها فیصله می‌بخشد. هر دو حالت، قانون مند است؛ کلیه پدیده‌ها و روندها "قدر" گذاری شده و قوانین ثابت و حرکت خطی بر آن‌ها حاکم است؛ اما به حکم قضای الهی، یکی از بروزها برای ما گزینش شده است. تقدیر (قانون مندی‌های خلل ناپذیر و لایتغیر)، در کادر اختیارات ذات مطلق باری تعالی است و به کلی از اختیار پدیده‌های نسبی (و از جمله انسان) خارج است. "فلن تجد لسنة الله تبديلا و لن تجد لسنة الله تحويلا" (سوره فاطر - آیه 43). اما "قضا" (گزینش بین دو وجه متضاد یک پدیده) از مطلقیت قدر برخوردار نیست و قابل تغییر یافتن و تغییر دادن در دنیای نسبی هاست. به تعبیر علامه طباطبایی: بسیار می‌شود که خدا چیزی را تقدیر می‌کند ولی دنبال قدری که بعضی از علل و شرایط خارج آن را اقتضا داشته، ولی به خاطر مزاحمت مانعی، تقدیر، قضایش را نمی‌راند. مانند اقتضا باطل می‌شود. (تفسیر المیزان جلد 19). در تعریف درخشانی از حضرت علی، ما تاثیر آگاهی و اختیار انسانی را در آن تغییر مسیر "قضاء" ها می‌بینیم: به روایت کتاب توحید: "روزی امیر المؤمنین از کنار دیواری مشرف به خرابی به کنار می‌گریزی؟ فرمود: آری از دیواری دیگر رفت، شخصی از آن جناب پرسید: یا امیر المؤمنین آیا از قضای خدا می‌گریزی (کتاب توحید صدوق. جلد هشتم - صفحه 369). می‌گریزم" قضای خدا به سوی قدر خدای تعالی.

در واقع ریزش دیوار در کادر قوانین خطی صد در صد صورت خواهد گرفت، اما گریز از مرگ در زیر آن، در کادر قوانینی صورت می‌گیرد - که اگر چه باز هم از طرف خداست - اما، زمینه را برای اعمال اختیار و اراده انسان باز گذاشته است. در واقع کسانی که از قانون قضا و قدر، محتوم و غیر قابل تغییر بودن سرنوشت انسان و عجز و تسلیم در برابر آن را نتیجه گیری می‌کنند، در واقع قوانین دو حوزه را با هم مخدوش می‌نمایند. قوانین خطی در حیطه اختیار بشر نیست (جبر) اما انسان که دارای قوه شعور و آگاهی است، این قدرت و اراده را دارد که در تمام پهنه‌های جهان مادی، بین دو شق مثبت و منفی یکی را گزینش نماید. (اختیار). هر کس در زیر دیوار مهیب در حال خرابی بنشیند، یقینا آسیب خواهد دید. اما اگر کسی فکر و هوشیاری خود را به کار انداخته و متوجه تهدید شود، از خطر آسیب برکنار خواهد ماند. سیل‌های موسمی هر بار می‌توانند یک دهکده را با خود بشویند و ببرند، (قوانین خطی، تقدیر و جبر)؛ اما انسان‌های آگاه با درست کردن دیوارهای سیل برگردان، خود را از آسیب آن مصون می‌دارند. (قضا و اختیار)

شایان اشاره است که بحث قضا و قدر یک بحث بسیار قدیمی در جهان دین و فلسفه به خصوص در حوزه اسلام است و از صدر اسلام تا کنون در جریان بوده است. این بحث، آبشخور بحث قدیمی "جبر" و "اختیار" است که هنوز بشریت کنجکاو جواب قطعی - به ویژه در حیطه فلسفه - برای آن نیافته است. در تاریخ فلسفه اسلامی دو گرایش قوی و به ظاهر متضاد یعنی: تقدیر و جبرگرایی (اشاعره) و اختیارگرایی (معتزله)، هنوز هم بر اذهان بسیاری سنگینی می‌کند. هیچ کدام از معتقدان یکی از این دو نظریه، قادر نیستند در حین اعتقاد به توحید و اصول ثابت حاکم بر جهان هستی، رویدادهای غیرمترقبه در هستی "قضاء‌های نامتعارف" (بی‌نظمی) را توضیح دهند. اما تشیع و امامان دانشمند آن، با زدن پلی بین این دو نظرگاه و تکیه دادن آن به قانون علیت، نظریه توحیدی - انقلابی "بداء"، را مطرح کرده‌اند. آن‌ها بدین ترتیب دستگاه نظری جامع و شگرفی را در کادر توحید ارائه داده‌اند که چشم انداز بسیار با شکوهی را پیش پای بشریت به ویژه در قلمرو تکامل اجتماعی و تاریخی می‌گشاید.

## "بداء" (بی‌نظمی)!

در مطالعه تاریخ دینی، مسلمانان با رخدادهایی مواجه می‌شدند که مغایر با سرنوشت به ظاهر رقم زده شده برای آن‌ها بود و بسیار غیر منتظره می‌نمود. این پدیده، با درک و دریافت "تقدیر"ی (حرکت خطی) از هستی - که ظاهرها همه سرنوشت‌ها و روندها از ابتدا تا انتها به صورت بسته بندی شده و تغییر ناپذیر است - تناقضی آشکار داشت. مطابق آیات قرآن و احادیث امامان تشیع، ریشه این تفکر، به نظریه "تورات"ی در باره آفرینش برمی‌گردد که مطابق آن، کار هستی توسط خدا را تمام شده و پرونده آفرینش و تغییرات و انقلابات را بسته شده می‌دانست. در کتاب مقدس یهودیان "تورات" پس از ذکر مراحل شش گانه آفرینش، آمده است: "آسمان‌ها و زمین و همه لشکر آن‌ها تمام شد و در روز هفتم، خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد و آرام گرفت". (کتاب تورات - سفر پیدایش) از جمله نتیجه گیری‌های مهم آن‌ها از این آیات در قلمرو تاریخ، این بود که خداوند، رسالت پیامبری را در موسای نبی و تا آخر تاریخ مختمه اعلام کرده است و دین جدید (اسلام) فاقد اصالت توحیدی است. مطابق این دیدگاه، سایر پدیده‌های به ظاهر غیر مترقبه در پهنه‌های مختلف هستی و از جمله طبیعت و تاریخ، قابل توضیح نبود. قرآن با این تفکر به مقابله برخاست و اعلام کرد که "دست خدا بسته نیست"، و قانون‌های دیگری در کار است که به صورت رخ دادها و روندهای غیر مترقبه، بارز می‌گردند. "قالت يهود يدالله مغلوله غلت ايديهم و لعنوا

**بما قالوا بل بداهه ميسوطان ينفق كيف يشاء**." "يهود گفتند دست خداوند بسته است. بسته باد دست هاي آنان. بلکه دو دست خداوند باز است و هر طور که بخواهد عمل مي کند." (سوره مائده - آيه 64) و به تعبير ديگر برخلاف کسانی که فکر می کنند پرونده تغييرات در هستی بسته شده، پرونده تحولات باز بوده و چیزهایی در هستی کم و زياد می شود. ("يزيد في الحق ما يشاء". او آن چه بخواهد، در آفرينش مي افزايد. - سوره فاطر - آيه 1)

این - به ظاهر - بی نظمی در هستی، در اندیشه امامان تشیع جایگاه والایی دارد، به نحوی که باور به توحید بدون آن، ناقص تلقی می گردد. امامان ما این پدیده بی نظمی را با قانون "**بداء**" توضیح داده اند. فرهنگ دهخدا (به نقل از منتهی الارب) بداء را "**آشکار شدن رایي که قبلا نبوده**" معنی کرده است. و به نقل از ("**تعريفات جرجانی**") نوشته است: "**بداء یعنی ظهور امری یا رایي بعد از خفاء آن**". همین تفسیر می افزاید "**متکلمان اغلب می گویند انتساب بداء به این معنی [ این که خدا از امر مقرری انصراف حاصل کند] به ذات حق کفر است و از طرفی در شرايع، این گونه امور دیده شده است**". عبارت آخری بسیار قابل تعمق است؛ و به وضوح نشان می دهد که بسیاری از اندیشمندان اسلامی، در دنیای واقعیات با پدیده بی نظمی روبه رو بوده اند، اما قادر به کشف رابطه آن با قانون مندی های ثابت هستی نبوده اند؛ و از همین رو، نگران آن بوده اند که تأیید بی نظمی، به نفی مقدرات و قوانین ثابت هستی و زیر علامت سوال بردن قدرت قادر متعال راه ببرد (کفر). امام رضا علیه السلام در تعبیری عامه فهم پیرامون جهل و حیرت مردم از تغییرات غیر مترقبه در روال عادی امور هستی، می گوید: "**إذا اراد الله امرا سلب العباد عقولهم فانفذ امره و تمت ارادته فاذا انفذ امره رد الی کل ذی عقل عقله فيقول كيف ذأ؟ ومن اين ذأ؟**". هر گاه خدا چیزی را بخواهد، عقلهای بندگان را از آن ها سلب می کند و حکم خود را اجرا می کند و خواسته خود را به پایان می رساند. همین که حکم خود را اجرا کرد، عقل هر صاحب عقل را به او برمی گرداند؛ آنگاه او مرتب می گوید: چگونه شد که این کار شد؟ از کجا این کار صورت گرفت؟ (تحف العقول صفحه 442). مولوی با اشاره به همین موضوع سروده است:

چون قضا آید نماند فهم و رای	کس نمی داند قضا را جز خدای
چون قضا آید فروپوشد بصر	تا نداند عقل ما پا را ز سر
زان امام المتقین داد این خبر	گفت اذا جاء القضا عمی البصر
چون قضا بگذشت خود را می خورد	پرده بدریده گریبان می درد

شیخ صدوق در کتاب اش: "توحید"، بداء را "ظهور و آشکار شدن امری" معنا کرده است. (کتاب توحید - صفحات 334 و 335)

"سایت تبیان" با عطف به تفسیر صدوق از بداء، آن را "**تغییر در قضا**" و "**قضیه ای که به سبب تغییر شرایط متحول خواهد شد**" نامیده است. در این بررسی، وجود دو قلمرو "مقررات تغییر ناپذیر الاهی" و مقرراتی که "حتمی و تغییر ناپذیر نمی باشند و مقدر شده است که در صورت حدوث عواملی تغییر کند" مورد تأکید قرار گرفته است. با توجه به تعریفی که از "تقدیر" و "قضا" شد، می توان گفت که: **بداء، وقوع تغییرات غیر مترقبه در حیطه قضا است**. در واقع، بداء (بی نظمی)، برخلاف تصور یک ناظر بیرونی، تغییر در قوانین ثابت آفرینش و روندهای مقرر شده در آن و نیز خارج از کادر قانون علیت نیست؛ بلکه گزینش روندی بدیع، از دو وجه متضادی است که ذهن و تجربه ما، انتظار آن را نداشته و از منظر خود، منتظر محقق شدن رخدادی بدیهی و قابل پیش بینی در انتهای روندهای معمولی بوده است. میان این بی نظمی با قلمرو "تقدیر" و قوانین ثابت حاکم بر هستی، تناقضی وجود ندارد؛ چرا که بر این بی نظمی نیز همان قوانین و قانون مندی های ثابت هستی حاکم است و تمامی پدیده ها و روندهای به ظاهر بی نظم، با قوانین موجود در هستی (علم و دانش) قابل توضیح اند و به تعبير قرآنی در علم خداوند قرار دارند. امام صادق (ع) می فرماید: برای خدا نسبت به چیزی بدا حاصل نشد جز این که پیش از آن که بدا پیش آید، خدا آن را می دانست. "**ما بداله فی شی الاکان فی علمه قبل ان یبدوله**" (اصول کافی - 317)

با عطف به نظرگاه های اندیشمندان شیعی پیرامون توضیح "قضا و قدر" در کادر علیت (قانون علت و معلول): هر حادثه ای (چه در قلمرو هستی و چه انسان و چه تاریخ) از ناحیه علل و اسباب خود حتمیت پیدا می کند (قضا) و خصوصیات خود را نیز از ناحیه علل و اسباب و موجبات خود کسب می کند (قدر) و همین علل و اسباب، موجب تغییرات غیر مترقبه در این پدیده ها و روند ها هستند (بداء)

برای ذکر مثالی برای "قانون بدها" در قلمرو هستی، امام رضا (ع) به منظور آموزش به فردی که منکر بدها در آفرینش بود، به پیدایی یک باره انسان جاندار - چه در روند طبیعی آفرینش و چه در رحم مادر - اشاره دارد و این آیه قرآن را به او یادآور می‌شود: «اولاً یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یك شیئاً». آیا انسان به یاد ندارد که ما او را آفریدیم، در حالی که او چیزی نبود. (سوره مریم - آیه 67) در واقع امام هشتم ما را به فکر و تعمق وامی‌دارد که چگونه میلیاردها سال قبل، در حرکت و تکامل خطی ماده بی‌جان، در نقطه‌ای نامنتظر، حیات به وجود آمده است. (کتاب "عیون اخبار الرضا")

برای مثال "قانون بدها" در قلمرو انسان، امام هفتم در بحث پیرامون تحولات ناگهانی در "فضاء" های آفریدگار، مثال سرنوشت آدم و حوا را می‌زند که مطابق خواست خدا (و قوانین معین او)، می‌بایستی جاودانه در بهشت می‌زیستند، اما، روزی، به یک باره خود را در روی زمین یافتند. (اصول کافی - 323)

برای مثال "قانون بدها" در قلمرو تاریخ، امام پنجم مثالی از سوره روم در قرآن می‌زند: "الم، غلبت الروم فی ادنی الارض" که مضمون تاریخی اش این است: در ابتدای ظهور اسلام که مسلمانان، کوچک و ضعیف بودند، در جنگی که بین دو امپراطوری بزرگ و قدرتمند آن دوران (ایران و روم) در گرفت، مطابق وعده‌هایی که به آن‌ها داده شده بود، منتظر و آرزومند پیروزی روم بر ایران (که قدرت مند تر بود) بودند، و از آن‌جا که امنیت خود را همواره تابعی از تعادل قوا بین این دو امپراطوری بزرگ - که 24 سال جنگ بین‌شان جریان داشت - می‌دانستند، و اینک آن‌را - در ترس از ابر قدرت شرقی (ایران) - در پناه ابر قدرت غربی (امپراطوری روم) جستجو می‌کردند. این رویداد - شکست روم از ایران - به قدری برای نو مسلمانان ها تأسف بار بود که به روایت کتاب "روضه کافی" و نیز "بحار الانوار" مسلمانان از شنیدن خبر آن، به غایت غمگین شده و حتی "می‌گریستند". بدایی که حاصل شد این بود که دیری نگذشت که با غلبه نامنتظره رومی‌ها بر ایران و تضعیف شدید همسایه شرقی، خود مسلمانان (با همه کوچکی و دست خالی بودن) امپراطوری بزرگ ایران را متصرف شدند. یعنی تحولی بسیار بسیار شگرف و غیر قابل‌گنجایش در تصورات آن‌ها! (تفسیر قمی. جلد دوم - صفحه 152)

در نظرگاه توحیدی، در طول مسیری که از ماده ساده اولیه تا به انسان و سرانجام تا به نزد خدا (آتراکتور یگانه کل هستی) طی می‌شود؛ هر مرحله تکاملی نیز برای خود، آتراکتور و هدف مرحله‌ای دارد. این آتراکتور، پدیده‌های داخل در هر روند را (چه با قوانین خطی و چه با بی‌نظمی)، به سمت خود می‌کشد و در موقعیت‌های کنونی‌شان قرار می‌دهد. تمامی این تحولات در کادر قانون مندی‌های علمی صورت می‌گیرد و با قوانین متافیزیکی و منطقی قابل‌تیین و توجیه است. اما آن چه که در دیدگاه توحیدی اهمیت دارد، این است که اصالت با نیرویی در بیرون پدیده است که آن را به سمت خود می‌کشد و همه پدیده‌ها و روندها، نه به صورت یک خطی و مستقیم، بلکه در حالتی شناور - که اقسام حرکت را در بر می‌گیرد - به سمت او روانند. "یسبح لله ما فی السموات و الارض" (جمعه - آیه یک). پدیده‌ها و روند‌هایی از دور تکامل مادی خارج می‌شوند که این سمت را از دست می‌دهند. "کل شی‌هالک الا وجهه" (قصص - آیه 88)

در مقدمه نوشته، "صمد"، پرشدن هستی از توحید معنی‌گردید و با اشاره به تعبیری از امام باقر (ع) گفته شد که: خدا توحید را در هستی جاری ساخت. (اصول کافی - 267) امام صادق، جهت دار و جهت یاب شدن پدیده‌ها را نیز در کادر توحید معنی می‌کند: "هو الذی حیث حیث حتی صار حیثی". "او جهت را آفرید و ما بدین وسیله جهت خود را یافتیم" (اصول کافی - 227)

"انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض". من رو می‌کنم و جهت‌گیری می‌کنم به جانب کسی که بنیان‌نهاد آسمان‌ها و زمین را" (انعام - آیه 79)

اما، تعبیر شگفتی از امام صادق پیرامون واژه قرآنی "صمد"، عمق بیشتری به جهت یافتگی تکامل می‌بخشد. امام ششم، صمد را "سرور مورد نیاز"، معنی کرده است. یعنی عنصر برتری که پدیده‌ها به سمت آن جهت‌گیری و حرکت می‌کنند. شیخ کلینی در پیگیری ریشه تاریخی و اجتماعی این واژه، آن را از خانواده "مصمود" به معنای "مقصود" دانسته است. او، هم چنین از قول "ابن زبرقان"، صمد را "سرور و آقای مورد نیاز"، معنی کرده است. (اصول کافی - 269)

در نتیجه، با بهره‌گیری از تعبیر دو امام بزرگ مدون‌کننده مکتب تشیع: امام پنجم و ششم، می‌توان به برخی رازهای نهفته در سوره کوچک توحید (که گفته می‌شود جامع‌ترین آیات در باب توحید است)، پی برد. به این معنا که هستی و پدیده‌ها و روندهای شناور در آن، هم، پر است از جهت‌ها و هم پر است از مقصدها و عناصر برتر تکاملی که هدایت‌گر و جهش‌دهنده پدیده‌ها به سمت مراحل کیفی‌تر می‌باشند. در واقع خدایی که "صمد" است، استعداد حرکت و جهت‌گیری به مراتب و ارزش‌های بالاتر را در آفریده‌هایش قرار داده است و هر پدیده‌ای از آن تبعیت نکند، محو خواهد شد.

چه دلایل علمی بدها (بی‌نظمی) در پدیده‌ها و روندهای هستی را بدانیم یا فعلاً ندانیم، توحید به ما می‌گوید که هر بدها و رویداد غیر منتظره (هر نوع بی‌نظمی) مقصد عالی‌تری را مد نظر داشته است.

لازم به ذکر است - و هم چنان که پیش از این اشاره شد - بحث بداء (بی نظمی و وقوع تغییرات غیر منتظر در قلمروهای مختلف هستی) مختص شیعه بوده و از ارکان ایمانی آن قلمداد شده است. امام جعفر صادق می فرماید: خداوند به هیچ عبادتی مثل (اعتقاد) به بداء عبادت نشده و به وسیله چیزی مثل بداء تعظیم نگشته است. "ما عبدالله به شی مثل البداء و فی روایه اخری ما عظم بشی ء بمثل البداء" (علم الیقین. جلد دوم - صفحه 180) معنایش این است که بالاترین مرحله ایمان و پرستش خدا، اعتقاد به جاری بودن قانون "بداء" (بی نظمی) در هستی است.

امام صادق در جایی دیگر می فرماید: "اگر مردم می دانستند که چه پاداشی در اعتقاد به بداء هست، از سخن گفتن در باره آن خسته نمی شدند" (اصول کافی - 317)

## یک چشم انداز بدیع توحیدی !

در خاتمه بحث بی نظمی و توحید، یک سوال مهم فرا روی ما قرار می گیرد و آن این که آیا انسان قادر است با به کار گیری این اصل، خودش روی روند ها تاثیر بگذارد؟ برخی اندیشمندان اسلامی با ارائه تفسیر نوینی از "قانون بداء" (تحولات نامنتظر در حوزه قضاء) ، یک چنین چشم اندازی را به روی انسان گشوده اند. بر اساس این دیدگاه توحیدی، انسان می تواند در ایجاد تغییرات و تحولات در پهنه های مختلف جهان مادی، نقش داشته باشد. این نگرش انقلابی، وجهی با شکوه تر از جنبه خداگونه گی انسان را جلوه گر می سازد؛ بدین معنی که گویی شعبه ای از قدرت آفرینندگی که خاص خداست، در درون انسان نیز به ودیعه نهاده شده است. انسان می تواند در روند فیدبک ها، دست کاری کرده و به حصول نتایج دلخواه، سرعت بخشد. ما این دخالت انسان را در پهنه های مختلف شاهدیم. از پرورش مصنوعی انواع گل ها و میوه های جدید که پیش از آن در جهان موجود نبوده است. از بارورتر کردن دانه های نباتی تا کلنی سازی جانداران و تا ... حقیقت این است که قانون بداء راه علم را روی انسان می گشاید. به عبارت دیگر، یک دین باور شیعی، باید مشتاق ترین انسان برای روی آوری به علم و پیشرفت دادن آن باشد، تا به طور واقعی و عملی در موضع جانشینی خدا بر روی زمین بنشیند و هم چون خدای خود، قادر به آفرینندگی باشد. "انی جاعل فی الارض خلیفه" (سوره بقره - آیه 30). خلیفه یعنی جانشین. مطابق این آیه، خدا انسان را به عنوان جانشین خود بر روی زمین تعیین کرده است. ممتاز ترین ویژگی خداوند، **خلاقیت و قدرت خلق اوست. پس خدا به جانشین خود نیز قدرت خلق بخشیده است.** این قدرت ، عبارت است از قادر بودن انسان به **تجرید سازی کلمات و مفاهیم که شاخصه پیچیده شدن شعور و مغز اوست که او را قادر به خلق می سازد.** " و علم آدم الاسماء کلها". (بقره - آیه 31). "اسماء"، (اسامی؛ کلمات؛ مفاهیم، علم و ...)، به طور سمبلیک همان ابزار ذهنی و معنوی است که هم انسان را از حیوانات متمایز می سازد و هم وسیله تعالی و تکامل او را برای رفتن به سمت خدا و خداگونگی فراهم می آورد. توالی این دو آیه، نشان دهنده ربط بلافصل، جانشینی انسان برای خدای قادر و خلاق؛ و نهادن ابزار لازم برای این جانشینی (آموختن اسماء) در فطرت اوست. برخی محققین، جانشینی انسان برای خدا را **"تصرف در حقایق عینی"**، معنا کرده اند. به عبارت دیگر، انسان توان آن را می یابد: تا **"کارهای خدایی"** بنماید. (کتاب انسان شناسی . محمود رجبی - صفحه 150).

بدین ترتیب، در چارچوب اعتقادات توحیدی، راه انسان تا خدا ، نه فقط در پهنه تعالی نفسانی و معنوی (که تاکنون به ویژه توسط عرفا فقط روی این جنبه تاکید می شده) ، بلکه در قلمرو علم و تصرف و تغییر فیزیکی و مادی در کلیه امور جهان باز است. این نگرش، ضد نگرش جبرگرایانه بر سرنوشت انسان است ، و درست به عکس آن، بر آگاهی، اراده و اختیار انسان برای رقم زدن سرنوشت خود و تاریخ تاکید دارد. وجود بی نظمی در پدیده ها و روندهای جهان مادی، مبشر آن است که انسان نیز قادر است، روندهای ثابت و جبر گونه حاکم بر مناسبات اجتماعی ظالمانه و کشاکش های طبقاتی حاکم بر تاریخ، را به دست خودش و زودتر از موعد، دچار اختلال و " بی نظمی" نموده و با زدن میان بر در روندها، تحول و انقلاب خلق نماید. یعنی برخلاف نگرش ماتریالیستی بنیان گذاران مارکسیسم، که آینده ای درخشان در انتهای عملکرد تضادهای کور طبقاتی در یک روند طولانی و کلاسیک را وعده داده اند - و به نحوی غیرمنطقی، برای خروج از این بن بست جبرآلود، ضرورت حزب پیشتاز را تئوریزه کرده اند! - نگرش توحیدی، با قانون "جانشینی خدا" و "قانون بداء"، به طور قانون مند و ایدئولوژیک راه را بر انقلاب در تکامل اجتماعی و نقش تعیین کننده و آگاهانه انسان ها در آن، و رقم زدن هر چه سریعتر جامعه بی طبقه توحیدی، بشارت داده است.

## قرائت متفاوتی از "پایان تاریخ" ، ( "آخر الزمان" ) !

سوال این است که آیا این چشم انداز توحیدی، ذهنی بوده و تبلور رویاهای ایده آلیستی ماست؛ یا قابل حصول در همین جهان مادی است؟ آن چه فیلسوفان و مصلحان جهان از آن به عنوان "پایان تاریخ" اسم می برند و در ادبیات ما "آخرالزمان" نام دارد، با چه ویژگی هایی شناخته می شود و چگونه تحقق می پذیرد؟ نگاهی واقع بینانه به نقطه ای از تاریخ که هم اکنون در آن قرار داریم، ما را به این حقیقت رهنمون می شود که بشریت راهی جز پاکداشتن در این مسیر توحیدی برای نیل به رهایی و رستگاری اجتماعی و تاریخی ندارد. ما در نقطه ای هستیم که تضاد انسان با طبیعت و جبرهای حاکم بر آن، به طور کیفی حل گشته است. انسان به طور کامل بر جبرهای طبیعی مسلط شده و برای مواردی مثل بلایای طبیعی نیز، آمادگی و ابزار و تکنیک لازم برای پیش بینی و غلبه را دارد. اگر در نقاطی پیشرفته از جهان، تلفات و ضایعات برخی بلایا در حد نزدیک به صفر بوده و همان بلایا در نقاط محروم، بیداد می کند، ناشی از فقدان عدالت جهان شمول است که بحث اصلی ماست. در عصری به سر می بریم که علم و تکنیک، به حد اشباع رسیده است، و از این رو، کمتر اندیشمندان فریخته ای یافت می شود که راه حل برون رفت بشریت از بن بست کنونی و تداوم تکامل اجتماعی را در افزایش علم و تکنیک جستجو نماید. در پرتو تکنولوژی های پیش رفته، هیچ مشکل علمی و تکنیکی و تئوریکی برای تولید انبوه، توزیع و تامین وسایل معیشت و کار و تفریح مردم وجود ندارد. در این زمینه نیز، هر آن چه که از تبعیض و نابرابری وحشتناک مشاهده می گردد، ناشی از سدهای ایدئولوژیکی است که راه بند عدالت اقتصادی در سطح بین المللی گشته است. تضاد اصلی حاکم بر جهان بشری، عدل است. عدل به مفهوم توحیدی و همه جانبه آن. همان چیزی که فقدان آن و عدم سمت گیری به طرف آن، جهان ما را - که از نظر پیشرفت علم و تکنیک و سطح بالای سرمایه و تولید، کم و کسری ندارد - در بن بست مهلک کنونی قرار داده است. امروزه، تاریخ بر شکست کامل دو تئوری و دو الگوی اصلی برای حل معضلات اجتماعی بشر گواهی داده است. هر دوی آن ها به گونه ای با ماتریالیسم ناب به سراغ حل مشکلات بشر شتافتند. اولی که به نحوی جبرگرایانه، عدالت اقتصادی (قسط) را مطلق کرده و به نیازهای معنوی بشر، آزادی، فردیت و دموکراسی بی اعتنایی نشان داده بود، فروریختگی بنیادین و سرپوش گذاشته شده خودش را در نقطه فروریزی دیوار برلین، برملا نمود. برای دومی نیز نسل ما اقبال آن را یافته است که در برابر چشم خود، فروپاشی آن را شاهد باشد. فروپاشی لیبرالیسم که تئوریسین های آن، "پایان تاریخ" اش لقب داده بودند. این یکی، درست در نقطه مقابل اولی، و باز به طور جبرگرایانه، آزاد سازی لجام گسیخته سرمایه - بدون کمترین قید و بند و کنترل دولتی - را قانون اساسی آخرالزمان قلمداد کرده بود. اولی با کنترل کامل سرمایه توسط دولت (سرمایه داری دولتی) و دومی با کنار گذاشتن دولت و مقررات آن از سر راه سرمایه. واضع تئوری "پایان تاریخ"، فرانسیس فوکویاما، چندین سال قبل، سرخوش از ترکنازی ها و اوجگیری های سرمایه داری لجام گسیخته غرب، بشارت داده بود: «پایان تاریخ پیش روی ماست ... یعنی نقطه ی پایان تطور ایدئولوژیک بشریت و جهانی شدن دموکراسی لیبرال غربی به مثابه ی شکل نهایی دولت ... لیبرال دموکراسی، شکل نهایی حکومت در جوامع بشری است. تاریخ بشریت مجموعه ای منسجم و جهت دار است که بخش اعظمی از جامعه ی بشری را به سوی لیبرالیسم سوق می دهد ... لیبرال دموکراسی ممکن است نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت و آخرین شکل حکومت بشری باشد و در این مقام پایان تاریخ را شکل می دهد ... در پهنه ی اندیشه ها، لیبرالیسم از این پس بر اذهان چیره گردیده، چرا که دیگر در برابر خود آلترناتیو نظری (تئوریک) و همآورد معتبری نمی یابد ... اگر لیبرالیسم در پایان "تحول ایدئولوژیک" بشریت پیروز شده است به خاطر آن می باشد که بهترین بوده است.»

(نشنال اینترنت - تابستان 1989)

یک چنین نگاه مغرورانه با آبخور "داروینیسیم اجتماعی" بود که به نوکان های آمریکایی انگیزه ای "منجی" گونه داد که به عنوان قوی ترین و کامل ترین مظهر این ایدئولوژی، به نجات بشریت - ولو با استفاده از زور و تجاوز! - بشتابند که عراق نخستین صحنه آن بود. اکنون که عراق به باتلاقی عمیق برای آمریکا و زخمی بزرگ بر وجدان بشریت تبدیل گشته و به خصوص اکنون که ورشکستگی وحشتناک بازارهای مالی جهان، کابوس رکود اقتصادی مهلک را بر اذهان تمامی مردم دنیا و قبل از همه خود غرب مستولی کرده است؛ قبل از همه این فوکویاماست که بطلان تئوری آزادی مطلق سرمایه و سود اندوزی را اعلام می دارد. او با مشاهده "ناپدید شدن بیش از یک تریلیون دلار در بازار سهام در یک روز و به قول نیویورک تایمز: فقط در هفت و نیم ساعت!" (این رقم فقط مال یک روز در آمریکا است و ظاهراً در کل جهان سرمایه داری مرز 20 تریلیون دلار را پشت سر گذاشته است!)، تاکید می کند: "تفکر خاص سرمایه داری از هم فروپاشید" (هفته نامه نیوزویک). دولت ها بار دیگر برای کنترل بازار ناچار از ورود به صحنه شده اند. کاری که مغایر و متضاد با قانون سرمایه داری و "نئولیبرالیسم" می باشد که هیچ گونه مقرراتی را بر دست و پای آزادی سرمایه بر نمی تابد. جالب است که این بحران بزرگ قرن نه بر اساس کمبود سرمایه که در اوج "وفور سرمایه" و اوج تکامل ابزار تولید و تکنولوژی به وقوع پیوسته و سایه شوم خود را روی تمامی جهان پهن کرده است.

بر اساس یک چنین آبخور نئولیبرالی بود که تئوریسین دیگر جهان سرمایه داری، ساموئل هانتینگتون، جنگ بین تمدن ها را پیش بینی نموده بود: "بروز درگیری تمدنی، آخرین مرحله ی تکامل درگیری در جهان مدرن است ... جنگ جهانی بعدی، در صورت وقوع، جنگی بین تمدن هاست ... امروزه غرب در مقایسه با دیگر تمدن ها به گونه ای استثنایی در اوج قدرت

است ... کانون درگیری در آینده ی بسیار نزدیک ، بین غرب و چند کشور اسلامی – کنفوسیوسی خواهد بود ... تمدن غرب مهمترین و قویترین تمدن پایا در دهه های آینده خواهد بود" (فصلنامه "فارین افیرز" - شماره تابستان 1992) اغلب مفسران، تاکید می کنند که هانتینگتون، اساساً تقابل اجتناب ناپذیر غرب و اسلام در آینده را مد نظر داشته است. تعجب آور نیست که این فیلسوف عصر کنونی را "عصر بازگشت خدا" می نامد. او به خصوص حیرت می کند که چگونه مذهب در کشورهای فروریخته بلوک شوروی سابق یه یک چنین رشد شگفت انگیزی رسیده که مثلاً : "تعداد کلیساها در روسیه از 1988 تا 1993، پنج برابر شده و تعداد مساجد آسیای مرکزی از 160 مسجد به 10000 مسجد رسیده است". او نیز به این نتیجه رسیده است که "نوسازی و مدرنیزاسیون اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی" که تمدن پیشرفته غرب برای بشریت آورده، پاسخ گوی نیازهای اساسی بشر نیست و بشریت با روی آوری به دین و معنویت دنبال "هویت یابی" جدید برای خویش است. او در این چارچوب تیره و تاری که ارائه می دهد، "جنگ تمدن" ها را پیش بینی می کند؛ اما سوال این است که آیا راه میان بر و صلح آمیزی برای گشودن راه تکامل و جهش به سمت "پایان تاریخ" وجود ندارد؟

"رنه گنون" اندیشمند معاصر فرانسوی "دنیای جدید، تمدن غرب و مکاتب فلسفی آن را نهایت اضمحلال و سرگشتگی بشر می داند. او با نقد همه اینها به این نتیجه رسیده است که موعود بشریت، این تمدن نیست بلکه دقیقاً این تمدن، صورتی وارونه و معکوس از موعود و جامعه نجات بخش انسان هاست".

اکنون بن بست و بحران زندگی بی سابقه "مهم ترین و قوی ترین تمدن" که قرار بود "پایان تاریخ" و آخرالزمان را رقم بزند، با فجایعی که در این جا و آن جای جهان برپا کرده، پیش روی ماست. بن بست دنیای غرب، و کمی پیش از آن، فروپاشی بزرگ ترین نظام سوسیالیستی دنیا، به روشنی نشان می دهد که آتراکتور عدل اقتصادی "قسط"، راهگشای تکامل اجتماعی بشریت نیست و تمرکز و جهت گیری مطلق گرایانه به سمت آن، بشریت را به بن بست خواهد کشاند. این که بشریت در اوج شکوفایی علم و تکنیک و بهره وری از طبیعت و تسلط به آن، به یک چنین بن بست رسیده است، چند حقیقت را پیش روی ما می کشاید:

حقیقت اول این که مشکل بشریت، نه در ابزار و وسایل تکامل، بلکه در هدف و آتراکتور نامناسبی است که انتخاب کرده است.

حقیقت دوم این که بشریت، با توجه به اوج تکامل مادی کنونی، چنان چه روی آتراکتور توحیدی (عدل) متمرکز شود، راه زیادی تا مدینه فاضله و آخرالزمان خود نخواهد داشت.

حقیقت سوم این که به جای دخالت عنصر جبر و زور از بالا (دولت مطلقه به عنوان حافظ منافع یک طبقه خاص)، بشریت عمدتاً باید با آگاهی و اختیار و در مسیری دموکراتیک به این سمت حرکت نماید.

حقیقت چهارم این که برای در امان ماندن بشریت از دخالت ها و تجاوزات نظام های آزمایش پس داده قبلی، و یافتن آزادانه راه تکاملی خود بدون تهدید های بنیان کن بین المللی، باید سازمان ملل متحد نقش بسیار قوی و تعیین کننده پیدا کند تا بتواند نقش موثر در ایجاد بستر مناسب برای تحولات نوین بشری ایفا نماید.

حقیقت پنجم این که این بار، شرق، مهد و مبشر "پایان تاریخ" خواهد بود. غرب در اوج تکامل فکری و تکنیکی و ایدئولوژیکی خود، سرانجام از یک چنین بن بست ویران سازی سربر آورده؛ و چشم اندازی جز تکرار تجربه های قبلی و درجا زدن در بن بست ها و تعمیق و ناگشودنی تر کردن آن ها ندارد.

غرب خداوند تخت باشد و تاج شرق به نان شب از جهان محتاج

هر چه گفتمش ولی چه سود عجز شرق بر جفای غرب افزود

در چارچوب تنوری بی نظمی، رویا نیست که اگر گفته شود، حرکت غافل گیر کننده رهایی، از شرق شعله خواهد کشید.

بر خیز شتر بانا بر بند کجاوه کز شرق عیان گشت همی رایت کاوه

تنوری بی نظمی در زیر چتر توحید، پرتو روشن و امید بخشی بر روی این چشم انداز می اندازد. بخش مادی و معنوی جامعه باید در کنش و واکنشی متقابل (با آتراکتوری معنوی)، با هم به پیش بروند. نقش دولت، نه ایجاد دیکتاتوری به منظور حفظ منافع یک طبقه (چه پرولتاریا و چه سرمایه دار)، بلکه ایجاد تعادل بین این عنصر مادی و معنوی جامعه و رسیدن به وحدتی دل پذیر در تمامی زمینه هاست. به عبارت بهتر، دولت، مسئول و ضامن اجرای فیدبک بین این دو می باشد. وجود فیدبک در نظام (سیستم) اجتماعی، خودجوش و خودآگاه بودن حرکت جامعه به سمت عدل (چه در پهنه تولید و توزیع و چه

در زمینه آزادی و دموکراسی)، و پرهیز از دیکتاتوری را تضمین می‌کند. وجود احزاب آزاد و مدیای دموکراتیک و مردمی در کنار موسسات گوناگون اقتصادی عدالت محور و بخش های فرهنگی جامعه سبب می‌شود که جامعه دست آوردهای خود را در هر مرحله "بازخورد" کرده و پس از تصحیح نقایص آن با عطف به "قانون توجه" و آتراکتور عدل، به مرحله ای پیشرفته تر و سکوی بالاتری جهش نماید.

از طرف دیگر، وجود آتراکتور و تصحیح دیالک تیکی سیستم توسط فیدبک، درجه ریسک پذیری آن در هر زمینه (چه عدالت اقتصادی و چه دموکراسی) کاهش می‌دهد. هدف متعالی و مسیر دموکراتیک تحقق آن، تضمین مهمی برای محو یا کاهش تلاطم های بنیان کنی مثل شرایط امروزی است.

مجرد سازی (آبستراکشن) از دیگر ویژگی های این پروسه رو به پیش و تکاملی است. یعنی ارائه کلاس و سیستم های کلی و فراگیری که بتواند دربرگیرنده مجموعه های متعدد و مختلفی بوده و برای مراجعان متفاوت قابل فهم و استفاده باشد. مجرد سازی نه تنها در بخش فن آوری و علوم کاربردی بلکه زمینه های فرهنگی را نیز در بر خواهد گرفت. مردم هر دیار از مفاهیم عالی، معانی یکسانی را درک خواهند نمود و این در تکامل خود، به زبان مشترک نیز ختم خواهد شد. از آن جا که به علت کوچک تر شدن جهان و به هم پیوستگی روابط اقتصادی و سیاسی بین کشورها، تکامل اجتماعی در یک نقطه خاص را جبرا مشروط به تکامل و پیشرفت هماهنگ کلیه ملل می‌نماید؛ این آبستراکسیون عمومی و به ویژه رسیدن به زبان مشترک، از اهمیت به سزایی برخوردار می‌شود.

باور به میانی توحیدی به ما بشارت می‌دهد که جهشی عنقریب و بهاری تازه در انتظار بشریت است. بهار توحید و وحدت انسان در تمامی زمینه ها. در فرهنگ ما از "پایان تاریخ" (آخرالزمان) به مثابه دمیدن بهار یاد شده است. در روایات سرودگونه ای که خطاب به سمبل هدایت این مرحله از تاریخ - مهدی - وجود دارد، گفته می‌شود: "السلام علی ربيع الانام و نضرة الایام". درود بر بهار بشریت، بهاران تاریخ و طراوت روزگاران.

1- آلن تورن، «نقد مدرنیته» (1992)، ترجمه مرتضی مردیها، نشر گام نو، تهران، 1380. ص 17  
«در کانون جامعه پسامدرن، دیروز و بیش از آن امروز، در بهترین شرایط، یک خلاء ارزشی مشاهده می‌شود»

نظرات خود را می‌توانید به این ایمیل برای ما بفرستید.

[contact@touhid-world.com](mailto:contact@touhid-world.com)